

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

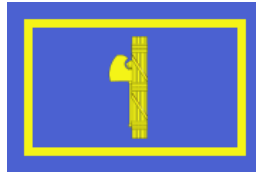
Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۱۵ سپتمبر ۲۰۱۴

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۱۰



"فاش" علامتی که در روم قدیم آن را پیشاپیش امپراتور و سران حکومتی حرکت می دادند

بخش دهم ، عروج فاشیسم در ایتالیا

تبعات تصمیمات نابخردانه پیمان ورسای ، دامن ایتالیای همدست فاتحان را نیز می گیرد . اگرچه ایتالیا در میان فاتحان جنگ قرار دارد با اینهمه مقروض بودن تا دندان به سرمایه مالی و بیکاری گسترده از یکسو و یأس حاصله از بدقولی های اتحاد سه گانه ، مردم را زیر فشار طاقت فرسائی قرار داده است . وعده و وعیدهایی که پیش از جنگ به ویژه در قرارداد مخفیانه لندن در رابطه با کمکهای مالی و ارضی به ایتالیا داده شده بود هیچ کدام جامه عمل به خود نیپچیده است . اندکی پس از پایان جنگ ، سرمایه داری اروپا در حالی که کمرش خم شده و نفسش به شماره افتاده است ، خود را از سوئی مواجه با حکومتهای شورائی کوتاه مدت به سبک اتحاد شوروی در باواریا و مجارستان می بیند و از سوی دیگر هراسناک شاهد قدرت گیری احزاب کمونیست بزرگ اروپا به ویژه در سه کشور المان ، فرانسه و ایتالیا می باشد . در دیگر کشورها نیز اوضاع و احوال دست کمی از کشورهای مذکور ندارد و بعضاً مانند نمونه اتریش ، احزاب سوسیال دمکرات نیز تحت تأثیر جو انقلابی حاکم بر جامعه و به منظور جلوگیری از شکل گیری یک حزب کمونیست قوی متمایل به شوروی ، راه را برای یک تمایل به چپ گسترده در درون خود باز گذاشته اند . اوضاع اروپا به شدت بحرانی و جوامع اروپا چهارنعل به سمت قطب بندی شدن به پیش می تازند . . .

در یک کلام نظم نوین پسا جنگ که در ورسای پایه گذاری شده بود در معرض تهدید قرار گرفته است . گسست وحشتناک درونی در میان طیف چپ ، که حاصل شرکت احزاب سوسیال دمکرات اروپا در سرکوب جنبش کارگری از سوئی و رادیکالیسم احزاب

کمونیستی از سوی دیگر می باشد ، به تدریج زمینه های قدرت یابی توتالیتراریسم راست را آماده می کند . این توتالیتراریسم در

ایتالیا خود را بر زمینه تقابل دو نیروی چپ سنتی و راست سنتی در سربر آوردن نیروی سومی بارزمی سازد که فاشیسم نام دارد . فاشیسم ایتالیائی اگرچه در شیوه های تصاحب قدرت بسیار شباهت به نازیسم دارد با اینحال تفاوت های این دو

بسیار است. مشابه قلمداد کردن این دو، نشانه بارز سطحی گری و بی اطلاعی محض است. نازیسم یک ایدئولوژی نژاد محور است. درست به مانند همزاد صهیونیستی اش. در حالی که فاشیسم هیچ ربطی به مقولات نژادی ندارد. نازیسم مبتنی بر نوعی تلقی سوسیالیستی و در تعارض با سرمایه کلان است. فاشیسم به عکس از اساس ابزار حاکمیت سرمایه کلان در جامعه هست. خلاف نازیسم، فاشیسم اگرچه از دستگاه ارزشی خاص خود برخوردار است با اینحال بیشتر یک شیوه اعمال حاکمیت است تا یک ایدئولوژی. درست مثل دمکراسی.

دمکراسی به تنهایی یک شکل است و تنها موقعی محتوای نظری می یابد که در پیوند با یک ایدئولوژی مشخص، فی المثل لیبرالیسم قرار داده شود. تفاوت فاشیسم با دمکراسی لیبرال تنها در نوع اعمال حاکمیت سرمایه بر جامعه هست و نه چیزی بیشتر از آن. فاشیسم، دیکتاتوری عریان سرمایه هست و دمکراسی لیبرال، دیکتاتوری پنهان سرمایه البته در اشکال بسیار پیچیده تر و شیوه های مدرن تر! در نظام فاشیستی این فرد دیکتاتور است که علناً سیاست را دیکته می کند و "مخالف"، حذف فزیکمی می شود. در دمکراسی لیبرال، تعیین سیاست تنها در حیطه قدرت سرمایه است و مخالف، ایزوله می گردد. محتوای قدرت در هر دو نظام یکسان است اما در اعمال قدرت تفاوتها فراوان است. سبک برخوردها اما اساساً قابل مقایسه نیست. در یکی خام است و در دیگری پخته! درست به مانند تفاوت میان کودکی خرد با پیری کهنسال. اتکاء اولی بر سلاح است و اتکاء دومی بر فریب. در نظام فاشیستی همواره جان انسان در خطر است و در دمکراسی لیبرال هویت او!

کانون مرکزی قدرت را نه در سیستمهای فاشیستی می توان به طرق مسالمت آمیز تغییر داد و نه در سیستمهای مدعی دمکراسی موجود. اصلاً فعلیت یافتن حضور صرف در بازی قدرت در یک نظام به اصطلاح دمکراتیک، ابتداء به ساکن با پذیرش بی قید و شرط نظام سرمایه داری و اعلام وفاداری به قواعد این بازی امکان پذیر است و لا غیر. آنچه را که در دمکراسیهای لیبرال می توان تغییر داد نه منشاء قدرت که نهادهای مجری پیاده کردن منویات سرمایه داریست. در این سیستم، خلاف شکل ساده و وحشیانه اعمال قدرت در یک نظام فاشیسی، مردم حق دارند که از میان عناصری که مورد تأیید منشاء قدرت سیاسی و اقتصادیست یکی را انتخاب کنند، در حالی که مطلقاً از امکان تغییر منشاء قدرت برخوردار نیستند. در این سیستم فریبکارانه، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای هر شهروندی به رسمیت شناخته شده است در حالی که امکان انتخاب شدن تنها در اختیار آنی است که از حمایت مالی و سیاسی کانونهای قدرت برخوردار بوده باشد.

بنابراین اگر تعریف ما از دمکراسی همانگونه که از ترجمه صریح آن از زبان لاتین به معنی دموس (مردم) و کراسی (حاکمیت) یعنی حاکمیت مردم برمی آید، اصل قضیه نه تنها حق مردم برای انتخاب حاکمیت که فراتر از آن امکان اعمال حاکمیت توسط خود مردم می باشد. در حال در اینجا نیز درست مثل دمکراسی و ایماز در آلمان، سرمایه داری ایتالیا در جهت حفظ خود در مقابل انقلاب، به طور عام و "سرمایه متمرکز یهود" به منظور مداخله غیر مستقیم در معادله قدرت، به طور خاص به حمایت گسترده و تأمین مالی فاشیسم می پردازند. "سرمایه متمرکز یهود" که تنها پیروز جنگ بوده و در این مقطع اساساً در خاندان روتشیلدها و سرانگشتان مقتدرش در سازمانهای فراماسونری اروپا کانالیزه شده است، در پس پرده سرنخ بسیاری از تحركات سیاسی و اجتماعی را یا در دست دارد و یا در آن اعمال نفوذ می کند. رد پای این سرانگشتان را در همه جا می توان به وضوح دید. حیطه نفوذ و عملکرد اینان تنها در زمین خودی یعنی زمین سرمایه داری اروپا نیست. از آن بیشتر تمامی پهنه جنبش کارگری را نیز شامل می شود.

"پرولتاریای یهود" در درون جنبش کارگری بیداد می کند. اکثریت کادرها و رهبران سازمانهای درون جنبش کارگری از آثار شبیستها گرفته تا تروتسکیستها و از منشویکها گرفته تا بلشویکها یهودی هستند. هیچ کدام هم کارگر نیستند. بیشترشان از میان خانواده های متمول یهودی به درون جنبش کارگری پرتاب شده اند. مافیای یهود به این هم بسنده

نکرده و شاخکهایش را تا عمق جنبش فاشیستی نیز امتداد داده است. بنا به ادعای "لنی برنر" *Lenni Brenner* کمونیست یهودی در کتابش به نام "صهیونیسم در عصر دیکتاتورها" *Zionism in the Age of the Dictators*، یک قلم ۵ تن از بنیانگذاران فاشیسم در آغاز دهه بیست میلادی یهودی هستند! تعداد بسیاری از آنان رسماً در میان پیراهن سیاهان موسولینی در "مارش به سوی روم" شرکت داشته و تعداد بسیار بیشتری از یهودیان ایتالیا به عضویت رسمی حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا درمی آیند. آنچنان که در سال ۱۹۳۸ یعنی تنها یک سال پیش از شروع جنگ دوم و تصویب قانون موسوم به نژاد، حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا بیش از ده هزار عضو یهودی دارد. در این رابطه بعداً مفصلتر خواهم نوشت. در یک کلام حضور گسترده یهودیت سازمانیافته آشکارا در تمامی فعل و انفعالات و معادلات اروپای میانه دو جنگ محسوس و ملموس است.

درست مثل المان، طبقه کارگر در ایتالیا نیز با الهام از لنین و در راستای تصمیمات انترناسیونال سوم، طی دو سال پس از جنگ (۱۹۱۹ و ۱۹۲۰) که به "دوساله سرخ" *Biennio rosso* معروف می شود، تلاش می کند که با اعتصابات کارگری و اشغال کارخانه ها و تصاحب زمینهای مالکان بزرگ راه یک انقلاب پرولتری را بگشاید. در مقابل سرمایه داری نیز با تشکیل گروه های ترور مزدور موسوم به "جوخه ها" *Squadristi* با مأموریت حفاظت کارخانه ها، به مقابله برمی خیزد.

دوره دوساله بعدی (۱۹۲۱ و ۱۹۲۲) که متعاقب "دوساله سرخ" وارد فرهنگ ایتالیایی پس از جنگ اول می گردد و با تعرض ضد انقلابی و قدرت گیری "جوخه ها" همراه است به "دوساله سیاه" *Biennio nero* معروف می شود. در اینجا رنگهای سرخ و سیاه بار ارزشی ندارند. سالهای سرخ دوران اقتدار جنبش کمونیستی و سالهای سیاه دوران دست بالاییافتن پیراهن سیاهان موسولینی و جنبش فاشیستی است. در اروپای پس از جنگ این رنگها هستند که ایدئولوژی ها و احزاب سیاسی را سمبلیزه می کنند. رنگ سیاه در ایتالیا به دلیل رنگ پیراهن اعضای "جوخه ها" تداعی کننده فاشیسم و رنگ قهوه ای در المان به دلیل رنگ اونیفرم نیروهای اس - آ سمبل نازیسم است. در مقابل رنگ سرخ در همه جا به دلیل حمل پرچمهای سرخ توسط کمونیستها، تداعی کننده چپ و انقلاب کارگری است. حاصل قدرنگیری این "جوخه ها" که با حمایت دولتی و تأمین مالی گسترده سرمایه داری ایتالیا عمل می کنند، سربر آوردن چهره ای است که تاریخ میانه دو جنگ جهانی در ایتالیا را رقم خواهد زد. "بنیتو موسولینی".

بنیتو موسولینی

موسولینی ۲۹ جولای ۱۸۸۳ در یکی از مناطق حاشیه "فورلی" متولد می شود. یعنی شش سال پیش از تولد هیتلر. پدرش "آلساندرو موسولینی" *Alessandro Mussolini* که یک سوسیالیست متعصب است نام "بنیتو خوارز" *Benito Juárez* مبارز مکزیک و رئیس جمهور بعدی آن کشور را بر روی پسرش می گذارد. بنیتو در نوزده سالگی برای فرار از خدمت سربازی به سویس می رود ولی دو سال بعد در ۱۹۰۴ با برخورداری از یک عفو به ایتالیا بازمی گردد. او در این مقطع به شدت ضد کلیسا است. به همین دلیل هم پس از سربازی و معلم شدنش با فشار کلیسا به شغلش پایان داده می شود. این مواضع رادیکال که عمدتاً در نشریات محلی انتشار می یابد اگرچه باعث از دست رفتن پی در پی شغل معلمی اش در جاهای مختلف می شود با اینحال در نهایت سبب ارتقاء جایگاه سیاسی او شده تا آنجائی که در ۱۹۰۹ به دبیری یک تشکیلات کارگری در "تری ینت" مرکز استان "ترن تینو" واقع در تیروول جنوبی که در این مقطع زمانی تحت حاکمیت امپراتوری اتریش - هنگری است منصوب می گردد. در اینجاست که او با "چزاره باتیستی" *Cesare Battisti* قهرمان ملی ایتالیا که هفت سال بعد در ۱۹۱۶ پس از اسارت به دست اتریشی ها اعدام می گردد و در این مقطع در موضع رهبری سوسیالیستهای ترن تینو فعالانه به دنبال جدا کردن منطقه مذکور از اتریش

و الحاق آن به ایالتیست آشنا می گردد. (جزاره باتیستی که تابعیت امپراتوری اتریش - هنگری را داشت ابتداء در هیأت یک سیاستمدار سوسیالیست تلاش می کرد تا وضعیت کارگران ناحیه ایتالیائی زبان ترن تینو را بهبود بخشد. او که از سال ۱۹۰۰ دو مجله ایل پوپولو *Il Popolo* و ویتا ترن تینا *Vita Trentina* را انتشار می داد در ۱۹۱۱ وارد مجلس اتریش می شود و در ۱۹۱۴ عضو پارلمان ایالتی منطقه ایتالیائی زبان تیرول می گردد. جزاره باتیستی اندک زمانی پس از شروع جنگ به ایتالیا می رود و به تبلیغ درجهت کشاندن ایتالیا به جنگ علیه نیروهای محور با هدف الحاق ترن تینو به ایتالیا می پردازد. بعداً خود او هم به ارتش ایتالیا می پیوندد تا این که نهایتاً توسط اتریشی ها اسیر و به جرم خیانت اعدام می گردد.)

مواضع رادیکال **موسولینی** علیه کلیسا و مقامات محلی نهایتاً به اخراج او از اتریش می انجامد. فعالیتهای سیاسی در تری پنت جایگاه او را در حزب سوسیالیست تثبیت کرده است. به همین دلیل هم بلافاصله پس از اخراج از اتریش در موضع دبیر حزب در منطقه زادگاهش فورلی قرار می گیرد و اندکی بعد نیز هفته نامه خود به نام "مبارزه طبقاتی" *LA LOTTA DI CLASSE* را پایه ریزی می کند. **موسولینی** در این زمان **مارکس** را بزرگترین تئورسین سوسیالیسم می داند و در مارکسیسم تز علمی انقلاب طبقاتی را مشاهده می کند. نوک تیز تهاجمات او در این هفته نامه تنها متوجه استگرایان جمهوریخواه در فورلی نیست. او همزمان لیبرالهای درون حزبی را نیز هدف می گیرد. در جریان جنگ میان ایتالیا و دولت عثمانی بر سر **لیبیا** در ۱۹۱۱، اکثریت حزب سوسیالیست همراه با **موسولینی** علیه جنگ موضع می گیرند. **موسولینی** در فورلی حتی تا مرز فراخوان به اعتصاب عمومی و درگیری خیابانی هم جلو می رود. در این جریان او با دخالت ارتش دستگیر و به پنج ماه زندان محکوم می شود. با این واقعه شهرت او به عنوان یک "انقلابی سوسیالیست" فراتر از مرزهای ایتالیا می رود تا آنجا که مورد تشویق **لنین** نیز قرار می گیرد. این شهرت با تهاجم به رفرمیستهای درون حزبی در جریان کنگره ۱۹۱۲ که منجر به اخراج آنها می شود به اوج خود می رسد. جرم رفرمیستها نوشتن نامه تیریک به پادشاه به خاطر جان بدر بردنش از یک سوء قصد سیاسی بود.

موسولینی در دسامبر همان سال به سردبیری **آوانتی** *L'Avanti* ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا انتخاب می شود. او تیراژ **آوانتی** را در مدت کوتاهی از بیست هزار به یکصد هزار نسخه ارتقاء می دهد. سال ۱۹۱۳ سال موفقیت حزب در انتخابات و برگزاری کنگره آن در آنکونا است. سال ۱۹۱۴ نیز سال تصمیم گیری برای ورود به جنگ است. در ایتالیا تنها یک اقلیت محدود خواهان مشارکت در جنگ است. طبعاً سوسیالیستها نیز از موضع مخالفت با ورود ایتالیا به جنگ جزو اکثریت مخالفان جنگ هستند و در این راستا به سازماندهی اعتصابات عمومی می پردازند. **موسولینی** علی رغم موافقت آغازین با این موضعگیری، به یکباره در سپتامبر ۱۹۱۴ همسو با "جزاره باتیستی" اعلام می کند که بی طرفی ایتالیا بی معنی است چرا که در عمل آنان را به همکاران قدرتهای مرکزی (المان - اتریش - عثمانی) تبدیل می کند. او در حضور باتیستی اضافه می کند که ایتالیا باید جسارت تبدیل شدن به یک قدرت جهانی را بیابد و دستاوردهای معماران "زایش دوباره" *Risorgimento* ایتالیا را تکامل بخشد. (ریزو رگیمنتو به معنی تولدی دیگر به جنبشی اطلاق می شود که در تکه های جدا از هم ایتالیای کنونی در ۱۸۱۵ به دنبال کنفرانس وین که تغییرات بنیادی در جغرافیای سیاسی اروپا صورت می دهد، آغاز گردیده و تا جنگهای استقلال ایتالیا در ۱۸۶۱ و متعاقباً غلبه بردولت کلیسا و تصاحب پایتخت آن روم در ۱۸۷۰ و تشکیل کشور ایتالیا پایان می پذیرد.)

به هر تقدیر انتشار موضعگیری غیرمترقبه **موسولینی** به تاریخ ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۴ در **آوانتی** و خودداری او از اعلام موضع در برابر مرکزیت حزب در ۱۹ اکتوبر منجر به کنار گذاشته شدن بنیتو از مرکزیت حزب و هیأت تحریر **آوانتی** می گردد. از این نقطه شاهد یک چرخش سیاسی آشکار **موسولینی** به نفع ورود ایتالیا به جنگ در کنار قدرتهای اتحاد سه گانه هستیم. این موضعگیریها سبب می شود که او از سوی سوسیالیستها به رشوه گیری از متفقین به ویژه

انگلستان متهم گردیده و نهایتاً در ۲۵ نومبر ۱۹۱۴ از حزب نیز اخراج گردد. از این مقطع به بعد است که شایعاتی مبنی بر جاسوسی **موسولینی** برای سازمان اطلاعات انگلیس و پرداخت پول توسط آنان به وی در همه جا بر سر زباها می افتد. هرچند تاریخدانان امروزه یک منفعت شخصی در این وقایع از سوی **موسولینی** را تأیید نمی کنند، ولی در این که پولهای زیادی در رابطه با تأمین مالی نشریه **موسولینی** از سوی اتحاد دوگانه به ویژه فرانسه که بسیار علاقه مند به شراکت ایتالیا در جنگ درکنار متفقین بود پرداخت گردیده، تردیدی نیست. در همین رابطه پیتر مارتلاند *Peter Marland* از دانشگاه کمبریج مدعی است که طی سال ۱۹۱۷ هم که **موسولینی** سردبیر ایل پوپولو هست، هفته ای ۱۰۰ پوند (معادل ۶۴۰۰ یورو) از سوی **سرسامونل هواره** *Sir Samuel Hoare* یک عضو پارلمان انگلستان که در آن تاریخ برای **M15** کار می کرده به **موسولینی** پرداخت می شده است. **هواره** همان کسی است که بعدها در ۱۹۳۵ که وزیر خارجه بریتانیاست طی قرارداد **هواره - لاوال** *Hoare-Laval Pakt* کنترل ایتویپی را به ایتالیا واگذار می کند. البته **مارتلاند** در مصاحبه با گاردین اینرا هم می گوید که او مدرکی در دست ندارد که ثابت کند این دومرد باهم دوست بوده باشند اگرچه **هواره** همواره با ایتالیا یک رابطه عاشقانه داشته است. مکاشفات **مارتلاند** در کتاب *The Defence of the Realm: The Authorised History of M15* یا دفاع از قلمرو: تاریخ مجاز "ام آی پنج" نوشته "کریستوفر اندرو" *Christopher Andrew* نیز بسیار مورد استفاده قرار گرفته است.

به هر حال چند هفته بعد از اخراج از حزب سوسیالیست، **موسولینی** با یک نشریه سوسیالیستی جدید به نام "مردم ایتالیا" یا ایل پوپولو دوایتالیا *Il Popolo d'Italia* به صحنه بازمی گردد. این نشریه بعدها با تأسیس حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا، تبدیل به ارگان رسمی حزب مذکور می گردد. یکی از اعضای هیأت تحریر این روزنامه یک زن یهودی به نام "مارگریتا سارفاتی" است که علی رغم متأهل بودن سالها معشوقه **موسولینی** است. ارتباط ایندو از دوران همکاری در **آوانتی** به اینسو ادامه داشته است. نقش **سارفاتی** نیز همچون همکیشان دیگرش در سایر نقاط اروپا و امریکا به مثابه سرانگشتان پلید سرمایه متمرکز یهود در ایتالیا و درون جنبش فاشیستی بسیار جالب و آموزنده است. به نقش تعیین کننده سارفاتی در رابطه با موفقیت فاشیسم در ایتالیا، تأمین مالی **موسولینی** و موجه جلوه دادن چهره او در محافل و کانونهای قدرت در اروپا و امریکا بعداً جداگانه خواهیم پرداخت.

چرخش به راست موسولینی

همزمان با اولین ضرباتی که در جنگ متوجه قدرتهای مرکزی می شود و همینطور خودداری اتریش از صرف نظر کردن از بخشهای مورد اختلاف مثل **ترن تینو** در مقابل حفظ بی طرفی ایتالیا، همه روزه بر تعداد طرفداران جنگ افزوده می گردد. پیوستن جریانات مختلف به **موسولینی** و حمایت مالی بعضی از کلان سرمایه داران همچون رهبر فوتوریستهای ایتالیا "فیلیپو مارینتی" *Filippo Tommaso Marinetti* از او موجب به وجود آمدن موجی در ایتالیا به نفع ورود به جنگ می گردد. به غیر از **فیلیپو مارینتی** رهبر میلیونر "فوتوریستها"، **چزاره باتیستی** و **فلیپو کوریدونی**، **موسولینی** حمایت آنارشیستهای چون "لیبرو تانکریدس" *Libero Tancredis* و میهن پرستانی چون "لئونیدا بیسولاتی" *Leonida Bissolati* رهبر سوسیالیستهای رفرمیست را نیز به خود جلب می کند. "مارینتی" میلیونر حتی مجلات هنری خود مثل "لاکربا" *Lacerba* را نیز در خدمت **موسولینی** و تبلیغات به نفع جنگ قرار می دهد. موجی که بدینترتیب به وجود می آید به دنبال خود دولت را در سوم مارچ ۱۹۱۵ به سمت عقد یک قرارداد مخفیانه با متفقین در لندن می کشاند. این قرارداد که همراه با وعده و وعیدهای بسیار به ایتالیا در رابطه با اعطای کمکهای کلان مالی و ارضی بسیار سخاوتمندانه در آینده می باشد، نهایتاً منجر به اعلام جنگ ایتالیا به امپراتوری

اتریش - هنگری در ۲۴ می ۱۹۱۵ می گردد . بگذریم که این وعده و وعده‌های مالی و ارضی پس از پایان جنگ با خیانت قدرتهای غربی البته عملی نمی گردد و بیکاری و بی پولی و استقراض خارجی ایتالیا را در شرایط بسیار بدی قرار می دهد .

درمیان طرفداران ورود ایتالیا به جنگ بیشتر از همه این سندیکالیستهای طرفدار **Filippo Corridoni** هستند که توجه **موسولینی** را به خود جلب می کنند . **موسولینی** از میان اینها که به تازگی از جریان پاشیفیستی اتحادیه سندیکاهای ایتالیا **Unione Sindacale Italiana** جدا شده اند گروه عمل انقلابی **Fasci d'Azione Rivoluzionaria (FAR)** را در همان سال ۱۹۱۴ بنیانگذاری می کند که البته پس از مدت زمان کوتاهی با ورود ایتالیا به جنگ منحل می شود .

موسولینی خود نیز با شروع جنگ ، در ۳۱ اگست ۱۹۱۵ روانه جبهه می گردد و در یک منطقه نسبتاً آرام مستقر می گردد . دوسال بعد در ۲۲ فیروزی ۱۹۱۷ ، همزمان با پیروزی مرحله اول انقلاب روسیه ، بر اثر انفجار ناخواسته نارنجک خودی ، زخمی سطحی برداشته که نهایتاً در اگست همانسال منجر به مرخص شدن وی از خدمت نظام می گردد . مرخص شدنی که البته دلایل واضح سیاسی دارد .

اندک زمانی بعد در اکتوبر ۱۹۱۷ همزمان با پیروزی مرحله دوم انقلاب روسیه ، ایتالیا به دنبال یک شکست سخت نظامی در جبهه **فلیچ - تولماین** در آستانه تسلیم کامل قرار می گیرد . این تهدید باعث می شود که برای اولین بار تمامی احزاب ایتالیا با یک دیگر متحد گردند. اتحادی که عمری بسیار کوتاه دارد و با پایان جنگ بلافاصله از هم می پاشد . با پایان جنگ همانگونه که اشاره شد تهدید انقلاب کارگری در اینجا نیز همچون المان پس از جنگ، روزگار زمینداران و کارخانه داران را سیاه کرده است . چپ ایتالیا تحت تأثیر پیروزی انقلاب روسیه و فراخوانهای " بین الملل سوم" مبنی بر حرکت به سمت تصاحب قدرت سیاسی ، عمدتاً در مناطق صنعتی شمال ایتالیا و در ابعادی گسترده اقدام به اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه ها و مصادره زمینهای فنودالها کرده و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری ایتالیا و استقرار یک نظام سوسیالیستی می گردد . آنان در این راستا به استفاده گسترده از عنصر قهر نیز دست یازیده و بخشی از کارگران هوادار خود را در کادر نیروی مسلحی سازمان می دهند که "آردیتی دل پوپولو" **del Popolo Arditi** نام می گیرد .



Michele Bianchi **Cesare Maria De Vecchi** **Emilio De Bono** **Italo Balbo** -- 1921

برای مقابله با این وضعیت ، این اسکواردیستها یا "جوخه های رزمی" هستند که در همه جا به ویژه در مناطق صنعتی شمال ایتالیا و در قالب مزدگیران فنودالها و صاحبان سرمایه ، حفاظت از آنان را در مقابله با آردیتی برعهده دارند . **موسولینی** در ۲۳ مارچ ۱۹۱۹ در میلان با سازماندهی این جوخه ها در قالب یک تشکیلات شبه نظامی ، **Fasci di combattimento** به معنای "رزم فاشیستی" را بنیان می گذارد . ضمن این که او مجبور است که در تشکیلات جدید ، قدرت را با یک گروه چهار نفره فرماندهان این جوخه ها یعنی "ایتالو بالبو" **Italo Balbo** ، "میکله بیانچی" **Michele Bianchi** ، چزاره ماریا دوکی **Cesare Maria De Vecchi** و "امیلیو د بونو" **Emilio De**

Bono تقسیم نماید. فرماندهانی که بعضاً همچون **ایتالو پالیو** در ارتباط مستقیم با سرمایه‌ی یهود قرار دارند. **پالیو** که دانشجوی جامعه‌شناسی است پس از پایان تحصیلاتش در فلورانس به "فرارا" رفته و می‌شود کارمند بانک! در رابطه با او و به ویژه شهر "فرارا" بعداً مفصلاً توضیح خواهم داد. او بعدها به فرماندهی نیروی هوایی ایتالیا ارتقاء می‌یابد. بدین ترتیب پروسه چرخش **موسولینی** از ماوراء چپ انقلابی سوسیالیست به ماوراء راست ضد انقلاب فاشیستی در مدت زمانی نچندان طولانی به بلوغ می‌رسد.

در وحشت از یک انقلاب پرولتری، دولت بورژوازی ایتالیا، دست فاشیستها را به طور گسترده‌ای باز می‌گذارد. این حمایت دولتی باعث دست‌بالا‌پیدا کردن فاشیستها نسبت به کمونیستها می‌شود به طوری که اعضای آنها از بیست هزار نفر در ۱۹۲۰ به دویست هزار نفر در سال ۱۹۲۱ می‌رسد و چنین است که با عروج فاشیسم، ایتالیای پس از جنگ وارد دوره موسوم به "دوساله سیاه" می‌گردد.

پایان بخش دهم، ۲۲ شهریور [سنبله] ۱۳۹۰